



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و بیست و سوم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۷ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۲۰

ای دل به ادب بنشین، برخیز ز بدخویی

زیرا به ادب یابی آن چیز که می گویی

ای دل من، با فضاگشایی و ساکت کردن من ذهنی، در پیشگاه زندگی و مولانا به ادب بنشین و از من ذهنی بدخو که هر چیزی به او برمی خورد و مدام به اظهار درد مشغول است، دست بردار. چراکه با رعایت ادب نسبت به خداوند، مرکز عدم و بی توجهی به حرفهای من ذهنی ات می توانی به آن چه می گویی و می خواهی یعنی زنده شدن به زندگی برسی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

بیند مریخ که بزم است و عیش

خنجر و شمشیر کند در میان

هرگاه انسان با فضاگشایی و عدم کردن مرکز شادی بی سبب زندگی را تجربه کند، در این صورت من های ذهنی که از جنس نحسی و درد هستند، به او حسادت کرده و به ستیزه با او برمی خیزند تا عیش او را برهم زنند و او را از کار روی خود باز دارند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۹

چند چندت گیرم و، تو بی خبر

در سلاسل مانده ای پا تا به سر

*سلاسل: زنجیرها، جمع سلسله



[زندگی خطاب به انسان می‌فرماید:] چقدر تو را بگیرم و از طریق همانیدگی‌ها به تو درد بدهم و برای جسم، فکر، اوضاع مادی و روابطت مسئله ایجاد کنم و تو هنوز در خواب ذهن بی‌خبر باشی؟ دیگر چقدر باید درد بکشی تا بفهمی که نباید اتفاق این لحظه را جدی گرفته و مهم بدانی، بلکه باید با فضاگشایی مرکزت را عدم کنی؟ ای غافل، وجودت را به زنجیر مسائل و غم‌های ناشی از همانیدگی‌ها بسته‌ام، اما تو متوجه نمی‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۰

زنگِ تُو بر تُوَت ای دیگِ سیاه

کرد سیمای درونت را تباه

ای من ذهنی، تو همچون دیگ سیاهی هستی که لایه‌هایی از همانیدگی و دردها مثل زنگ بر آینه مرکزت نشسته و سیمای درونت را تباه کرده، به طوری که از فرط سیاهی آن نمی‌توانی درک درستی از زندگی داشته باشی و درست بینی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳

چند نهران داری آن خنده را؟

آن مه تابنده فرخنده را

ای انسان، تو به عنوان هشیاری حضور از جنس شادی بی‌سبب هستی، پس چرا فضا را باز نمی‌کنی تا این شادی را تجربه و ابراز کنی؟ تا کی می‌خواهی با غم‌زدگی، تنگنا و انقباض، جلوی طلوع ماه درخشان و مبارک زندگی را از مرکزت بگیری؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

از ترازو کم کنی، من کم کنم

تا تو با من روشنی، من روشنم



[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] ای انسان، اگر از ترازوی فضاگشایی و هشیاری حضور کم کنی، دچار غم و غصه و درد خواهی شد. حال تا زمانی که تو با من روشن هستی یعنی به اندازه‌ای که از جنس من می‌شوی، اُنصِتوا را رعایت می‌کنی و فکرهایت را جدی نمی‌گیری، من نیز به تو کمک کرده، خرد و شادی خود را نثارت می‌کنم، چراکه من سراسر از جنس شادی هستم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

به غیر خدمت ما که مشارق شادی ست

ندید خلق و نبیند ز شادی آثاری

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] انسان هرگز از شادی آثاری ندیده و نخواهد دید مگر این که فضا را بگشاید و این گونه به ما خدمت کرده باشد. خدمت به ما همان سرچشمه و مطلع عشق و شادی حقیقی است. [انسان به اندازه‌ای که به زندگی خدمت می‌کند و او را به مرکز خود می‌آورد، از شادی بی‌سبب برخوردار می‌شود].

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵

چشم او مانده ست در جوی روان

بی‌خبر از ذوق آب آسمان

انسان من‌ذهنی به جوی روان فکرها چشم دوخته است. درحالی که نمی‌داند اگر مرکزش را عدم کرده و به‌عنوان نیروی زندگی از ذهن جدا شود، می‌تواند ذوق آب حیات که از آسمان درون نازل می‌شود را تجربه کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

آنکه بیند او مُسَبَّب را عیان

کی نهد دل بر سبب‌های جهان؟



آن کسی که فضا را باز کند و آشکارا سبب ساز و به وجود آورنده اتفاقات را ببیند که با خرد فضای گشوده شده و از طریق کُن فکان کارها را درست می کند، دیگر دل بسته قوانین علت و معلول و سبب سازی ذهن نمی شود و از فکری به فکر دیگر نمی پرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

از هر جهتی تو را بلا داد

تا باز کشد به بی جهات

*بی جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

زندگی از هر جهتی که برای به دست آوردن یا زیاد کردن همانیدگی ها رفتی، تو را به بلا و درد دچار ساخت تا از خواب من ذهنی بیدار شوی. این من ذهنی موهومی و توهمی تو هست که از چیزها زندگی می خواهد و به جهات مختلف می رود، در حالی که تو به عنوان هشیاری اصیل، بی جهات و ساکن هستی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۴

از پدر آموز، کادم در گناه

خوش فرود آمد به سوی پایگاه

*پایگاه: درگاه، کفش کن، جای ستوران

ای انسان، از پدرت حضرت آدم پیاموز که وقتی با مرکز همانیده مرتکب گناه شد، به آسانی تسلیم شده و من ذهنی اش را صفر کرد و به سوی پایگاه که فضای گشوده شده است آمد. سپس گفت: «من خودم این جفا را روا داشتیم.»



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۵

چون بدید آن عالمُ الأسرار را

بر دو پا استاد استغفار را

وقتی حضرت آدم با فضاگشایی خداوند را که دانای به اسرار غیب است دید، به جای استفاده از ابزارهای من ذهنی، روی دو پای زندگی ایستاد و استغفار کرد، یعنی بدون این که به گذشته برگردد و خودش یا دیگران را ملامت کند، مرتب عذر خواست و فضا را گشود و با پذیرشِ تقصیرش مرکزش را عدم کرد.

[شما باید ابزارهای من ذهنی مانند تأسف و ملامت خود یا دیگران را بشناسید و هیچ‌گاه از آن‌ها استفاده نکنید. مثلاً نگوئید که چرا من در بیست‌سالگی متوجه آموزش‌های مولانا نشدم؟ من ذهنی از این راه به شما حمله می‌کند. وقتی با فضاگشایی خداوند را دیدید حقیقتاً عذرخواهی کنید. یعنی اگر اشکالات خود را می‌بینید بدون آن که خود و دیگران را ملامت کنید، بپذیرید که من ذهنی خودتان آن را ایجاد کرده‌است و با فضاگشایی آن‌ها را شناسایی کرده و بیندازید و مرکزتان را عدم کنید.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۶

بر سرِ خاکسترِ اندوهِ نشست

از بهانه شاخ تا شاخی نجست

حضرت آدم بر سرِ خاکسترِ اندوه نشست یعنی غمگین شد و از خداوند عذر خواست و برای توجیه خطای خود که از عقل من ذهنی استفاده کرده بود، بهانه‌تراشی نکرد. در نتیجه مدام حواسش به خودش بود که عیب‌هایش را ببیند و برطرف کند و با بهانه‌ها و استدلال‌های من ذهنی از این شاخ به آن شاخ نپرد.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۷

رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا كَفْت و بس

چونکه جانداران بدید او پیش و پس

*جاندار: سلاح‌دار، محافظ، نگهبان

حضرت آدم فقط گفت: «پروردگارا همانا ما بر خود ستم کردیم.» زیرا او در پیش و پس خود فرشتگان مراقب را مشاهده کرد. و متوجه شد نیروهایی وجود دارند که اجازه نمی‌دهند انسان با مرکز جسمی و براساس الگوها و ابزارهای ذهن، فکر و عمل کند و موفق شود. این نیروها از هر طرف انسان را محاصره می‌کنند تا او فضا را باز کرده و از خداوند عذرخواهی کند.

[دو جور انسان وجود دارد: یکی انسان من‌ذهنی که از جنس غم بوده و مسئولیت‌هشیاری‌اش را به‌عهده نمی‌گیرد و نمی‌پذیرد که با عقل من‌ذهنی و با فکرها و دردهایش زندگی خودش را خراب کرده‌است. دیگری انسانی که فضا را باز کرده و خداوند عالم‌الأسرار را دیده و متوجه شده که زندگی تماماً رحمت و شادی و خرد است، بنابراین در مقام عذرخواهی برآمده و فضا را باز کرده و اقرار می‌کند که خودش زندگی‌اش را خراب کرده‌است تا خداوند زندگی‌اش را درست کند.]

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«گفتند: ای پروردگارا ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان‌دیدگان خواهیم بود.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸

دید، جانداران پنهان همچو جان

دُورباشی هر یکی تا آسمان



دُورباش: نیزه دو شاخه داری دارای چوبی مَرصَع که در قدیم پیشاپیش شاهان می برده‌اند تا مردم بدانند که پادشاه می آید و خود را به کنار کشند.

حضرت آدم وقتی فضا را باز کرد، نیروهای نگهبانی را دید که مانند روح و جان پنهان بودند و نیزه‌های دورباش هریک از آن‌ها تا آسمان می‌رسید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹

که هلا پیش سلیمان، مور باش

تا بنشکافد تو را این دورباش

[این فرشتگان یا نیروهای پنهانی می‌گفتند:] به هوش باش و در پیشگاه سلیمان که نماد خداوند است، مانند مورچه کوچک و فانی باش، یعنی هر لحظه براساس من ذهنی، ناموس و پندار کمال بلند نشو و خداوند را امتحان نکن و فکرهای خود را بر خرد زندگی غالب و چیره ندان تا این نیزه ما تو را نشکافد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۵

لحظه‌ای ماهم کند، یک دم سیاه

خود چه باشد غیر این، کار اله؟

خداوند طبق قانون «قضا و کُن فکان» لحظه‌ای مرا سیاه و از جنس من ذهنی و همانیدگی‌ها می‌کند، یعنی یک همانیدگی و درد را به مرکز می‌آورد و لحظه بعد که از آن آگاه می‌شوم و فضا را می‌گشایم، مرا به ماه و جنس خودش تبدیل می‌کند. کار خداوند غیر از این چه می‌تواند باشد که به من فرق این دو حالت را نشان دهد؟ تا بفهمم از جنس من ذهنی نیستم و عقل من ذهنی نمی‌تواند مرا هدایت کند، بلکه حکم «کُن فکان» زندگی در این لحظه وضعیت درون و بیرون مرا تعیین می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

پیشِ چوگانهای حکمِ کُن فکان

می‌دویمِ اندر مکان و لامکان

ما پیش چوگان‌های حکم «قضا و کُن فکان» الهی که می‌گوید: «بشو و می‌شود»، مانند گویی هستیم که بین فضای محدود ذهن و فضای گشوده‌شده درون، در حال دویدنییم. یعنی قانون «قضا و کُن فکان» زندگی لحظه‌به‌لحظه اجرا می‌شود و وضعیت درون و بیرون ما را تعیین می‌کند به طوری که هر چه در درون فضاگشا تر باشیم، در بیرون هم نرم‌تر، پذیرنده‌تر و شادتر هستیم.

[ما نباید با من‌ذهنی و فکرهاش حکم «قضا و کُن فکان» را امتحان کنیم، بلکه باید با کمک ابیات مولانا تسلیم شویم. اگر من‌ذهنی داشته باشیم چوگان زندگی به ما درد می‌دهد، ولی اگر فضا را باز کرده و همانندگی‌ها، عیب‌ها و شرطی‌شدگی‌های خود را شناسایی کنیم و بیندازیم چوگان زندگی، هشیاری جسمی ما را به هشیاری حضور تبدیل می‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

هست مهمانخانه این تن ای جوان

هر صباحی ضیفِ نو آید دوان

*ضیف: مهمان

ای انسان، وجود تو همچون مهمان‌خانه‌ای است که هر لحظه از طرف زندگی یک فکر و یا یک وضعیت جدید به‌عنوان مهمان، شتابان به آن جا می‌آید تا پیغامی را به تو برساند.

[وقتی در این لحظه پیغام زندگی به صورت بی‌مرادی می‌آید شما به خودتان بگویید چرا من بی‌مراد شده‌ام؟ آیا من با سبب‌سازی ذهن به دنبال مرادهای مادی می‌گردم تا از آن‌ها زندگی بگیرم که این قدر ناراحت هستم؟ آیا من خودم و فکرها را جدی می‌گیرم؟ آیا من «خود» دارم و در کار زندگی دخالت می‌کنم؟]



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

هین مگو کین مآند اندر گردنم

که هم اکنون باز پرد در عدم

مبادا ستیزه کنی و به عنوان من ذهنی بالا بیایی و بگویی من از این اتفاقی که ذهنم نشان می دهد خوشم نمی آید، زیرا در این صورت بدون آن که پیغامش را بگیری رهسپار ديارِ عدم می شود.

[زندگی لحظه به لحظه از طریق رویدادها برای تبدیل هشیاری ما و درست کردن وضعیت های زندگی مان به ما پیغام می فرستد. وقتی من ذهنی داریم اغلب پیغام ها به صورت بی مرادی می آید. اگر فضا را بگشاییم و آن چیزی که ما را بی مراد کرده از مرکزمان بیرون کنیم و به جای آن، زندگی یا عدم را در مرکزمان بگذاریم، پیغامش را می گیریم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

هرچه آید از جهان غیب و ش

در دلت ضیفست، او را دار خوش

هر اتفاق یا هر فکری که در این لحظه از جهان غیب، به وسیله «کُن فَکَانَ» بر دل تو می رسد، حتی اگر از نظر ذهن بد باشد آن را مثل یک مهمان بدان، فضا را در اطراف آن بگشا و با احترام از آن پذیرایی کن تا پیغامش را به تو بدهد و بگوید چه چیزی را باید در خود تغییر دهی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۴

تشنه را دردِ سر آرد بانگِ رعد

چون نداند کو کشاند ابرِ سعد

*سعد: خجسته، مبارک، مقابلِ نحس

انسانی که با فکرهای همانیده من‌ذهنی، زندگی‌اش را خراب کرده و تشنه آب حیات و خرد زندگی است، با شنیدن بانگ بلند بی‌مرادی‌ها دچار دردِ سر می‌شود، زیرا او نمی‌داند آن صدای مهیب، در صورت پذیرش و فضاگشایی، ابر رحمت و بیداری را در پی خواهد داشت و او را از برکات حضور سیراب خواهد نمود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵

چشمِ او مانده‌ست در جویِ روان

بی‌خبر از ذوقِ آبِ آسمان

کسی که من‌ذهنی دارد، چشمش را به سلسله افکاری دوخته که در این لحظه مانند جویِ روان از ذهنش می‌گذرد، چراکه طعم آب حیات و خنده خداوند را که از آسمان گشوده‌شده و مرکز عدم می‌آید، نچشیده و از آن بی‌خبر است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶

مَرکبِ هَمّتِ سویِ اسبابِ راند

از مُسَبِّبِ لاجَرَمِ محروم ماند

کسی که چشمش را به فکرها دوخته، «مَرکبِ هَمّت» را سوی سبب‌سازی می‌برد، یعنی در ذهن به سبب‌سازی مشغول می‌شود، بنابراین فضا را باز نمی‌کند که مسبب یا خداوند را به زندگی‌اش بیاورد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

آنکه بیند او مُسَبِّبِ را عیان

کی نَهَد دل بر سبب‌های جهان؟



آن کسی که فضا را باز کند و آشکارا سبب‌ساز و به‌وجود آورندهٔ اتفاقات را ببیند که با خرد فضای گشوده‌شده و از طریق کن‌فکان کارها را درست می‌کند، دیگر دل‌بستهٔ قوانین علت و معلول و سبب‌سازی ذهن نمی‌شود و از فکری به فکر دیگر نمی‌پرد.

[وقتی شما بی‌مراد می‌شوید، به‌جای این‌که واکنش نشان بدهید و بخواهید با تندتند فکر کردن مسائلتان را حل کنید، زیر بار مسئولیت بروید و بگویید من اشتباه می‌کنم. طرز زندگی من با من ذهنی و باورهای همانیده، درست نیست چراکه این‌ها نمی‌توانند زندگی مرا درست کنند. پس من فضا را باز می‌کنم و مسبب یعنی خداوند را به زندگی‌ام می‌آورم و دیگر به آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد توجه نمی‌کنم.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳

تو ز طفلی چون سبب‌ها دیده‌ای

در سبب، از جهل برچسبیده‌ای

*چسبیده‌ای: چسبیده‌ای.

ای انسان، تو از کودکی تابه‌حال فقط به سبب‌ها توجه کرده‌ای، یعنی با ذهن همانیده و عقل من‌ذهنی فکر کرده‌ای، از این رو است که با جهل من‌ذهنی به سبب‌ها چسبیده‌ای، اما سبب‌سازی ذهن با خرد زندگی خیلی تفاوت دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۴

با سبب‌ها از مسبب غافل

سوی این روپوش‌ها زان مایلی

تو به دلیل توجه به اسباب ظاهری، از خدا که مسبب‌الاسباب است غافل مانده‌ای؛ درحالی‌که آن اسباب و همانیدگی‌ها به‌منزلهٔ روپوشی روی عدم و زندگی را می‌پوشاند و تو به‌خاطر کاهلی و ماندن در ذهن، به آن‌ها تمایل داری.



[ما وقتی از مُسبب غافل نمی شویم که با فضاگشایی مرکزمان عدم شود و بگوییم این سببی که ذهنمان در برابرش مقاومت می کند مهم نیست زیرا این ها روپوش خداوند هستند. ولی اگر شما مرتب از سببی به سبب دیگر می روید با این کار روی مُسبب را که در زیر فکرهایتان است می پوشانید. شما باید سبب سازی ذهن را متوقف کنید تا خداوند زندگی تان را درست کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۵

چون سببها رفت، بر سر می زنی

رَبنا و رَبناها می کنی

زمانی که سببها، یعنی چیزهای اقل و گذرا که ذهن نشان می دهد، با فرمان قضا و کُن فکان زندگی از میان رفت و بی مراد شدی، تو بر سرت زده و خدا خدا می کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۶

رَبّ می گوید: برو سوی سبب

چون ز صنعم یاد کردی؟ ای عجب

*صنَع: آفرینش، آفریدن، عمل، کار، نیکی کردن، احسان

خداوند می گوید: برو سوی سببهایی که ذهنت نشان می دهد و از آن ها چاره بگیر. چه عجب که متوجه شدی من هم وجود دارم و از قدرت آفرینندگی من که از همان ثانیه صفر با قضا و کن فکان و با فضای گشوده شده، آماده خدمت به تو بود، یاد کردی و متوجه شدی باید با فضاگشایی مرا در مرکزت بگذاری!

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۷

گفت: زین پس من تو را بینم همه

ننگرم سوی سبب و آن دمدمه

*دمدمه: شهرت، آوازه، مکر و فریب

آن بنده گفت: خداوندا، من از این به بعد با فضاگشایی مرکزم را عدم کرده و فقط تو را می بینم و دیگر به سوی سبب‌های ذهنی نمی‌روم و به افسون و فریب من ذهنی‌ام گوش نمی‌سپارم. [آیا شما واقعاً دمدمه‌ها و مکر و افسون من ذهنی را شناخته‌اید که هر لحظه شما را وادار می‌کند به سبب‌سازی بروید؟ آیا به خداوند قول می‌دهید که فضا را بگشایید و به سبب‌سازی ذهن توجه نکنید؟]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: فاطمه

منابع: برنامه ۹۵۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۷ گنج حضور، بخش سوم (۱)

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

گویدش: رُدُّوا لِعَادُوا، کارِ توست

ای تو اندر توبه و میثاق، سُسْت

*رُدُّوا لِعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.

خداوند به او می‌گوید: برگشتن به سبب‌سازی ذهن کار همیشگی تو است. هرگاه تو را به عالم اسباب بازگردانم، دوباره مفتون همان علل ظاهری می‌شوی. تو در این برگشت از ذهن و تعهد به عهد آستی و عدم نگه داشتن مرکز، بسیار سُسْت و ناپایدار هستی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم

رحمتم پُرست، بر رحمت تنم

خداوند می‌گوید: من به این اعمال تو که به سبب‌سازی در ذهن دچار شده‌ای نگاه نمی‌کنم بلکه دائماً می‌خواهم از طریق تو بخندم و تو را گناهکار نمی‌دانم و ملامت نمی‌کنم، بلکه مورد لطف و رحمتم قرار می‌دهم. رحمت من وسیع و بیکران است و همواره از روی رحمتم عمل می‌کنم، تو هر لحظه می‌توانی میثاق با من را تجدید کنی و به‌سوی من برگردی.

[این که ما فکر می‌کنیم خداوند می‌خواهد از ما انتقام بگیرد و ما را بعد از مرگ دچار عذاب کند همگی توهم است، ولی بهتر است در این جهان از خواب ذهن بیدار شویم، زیرا هر قدر دیرتر به‌سوی او برگردیم فقط وقت خودمان را تلف

می‌کنیم.]



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

ننگرم عهدِ بدت، بدهم عطا

از گرم، این دم چو می خوانی مرا

خداوند می گوید، من به عهدِ بدِ تو که تسلیم نمی شوی، اتفاق این لحظه را نمی پذیری و من را به مرکزت نمی آوری نگاه نمی کنم، اگر این لحظه با فضاگشایی مرا بخوانی، از روی بخشش و گرم بی نهایتم به تو کمک می کنم.

[اشکال من ذهنی این است که براساس سبب سازی می گوید من سی سال است که اشتباه می کنم، این همه گناه کردم و نمی توانم جواب خدا را بدهم، درحالی که اگر در همین لحظه فضا را باز کرده و دیگر به ذهن نرود، خدا دیگر به گذشته و این که چرا کار بد کرده نگاه نمی کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۱

این سببها بر نظرها پرده هاست

که نه هر دیدار، صنّعش را سزاست

این سبب سازیها و فکر کردن براساس ذهن همانیده مانند حجابی بر نظر یا همان هشیاری خدایی است. هرکسی که به جای عدم کردن مرکزش و دیدن توسط هشیاری ناظر، به وسیله من ذهنی ببیند، دیگر وجودش شایسته تجلی آفریدگاری خداوند نیست، یعنی خداوند نمی تواند قدرت آفرینندگی اش را در او به کار بگیرد.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۲

دیده‌ای باید، سبب سوراخ‌گن

تا حُجُب را برکند از بیخ و بُن

*سبب سوراخ‌گن: سوراخ‌کننده سبب

*حُجُب: پرده‌ها

برای مشاهده و درک آفریدگاری خداوند دیده‌ای لازم است که دائم فضا را باز کند و با چشم عدم بین سبب‌ها و دلایل ذهنی را باطل کند. به این ترتیب با آگاهی بر این که دید من ذهنی تماماً خرافات است و به جایی نمی‌رسد حجاب‌ها را از ریشه و اساس براندازد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۳

تا مسبب بیند اندر لامکان

هرزه داند جهد و اکساب و دکان

*اکساب: کسب‌ها

تا به واسطه دید عدم و فارغ از چشم حسی در فضای گشوده شده با مسبب یا خداوند دیدار کرده و با او یکی شود. بنابراین جهد کردن به وسیله من ذهنی و به دست آوردن همانندگی‌ها در دکان ذهن را بیهوده دانسته و دیگر به دنبال سبب‌سازی‌های ذهنی نباشد.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

از مُسَبِّب می‌رسد هر خیر و شر

نیست اسباب و وسایط ای پدر

ای پدر جان، بدان که هر خیر و شر یا اتفاقاتی که باعث می‌شود براساس ذهن همانیده بینی و بعد فضا را باز کنی و از جنس زندگی شوی، همگی از جانب مُسَبِّب یا خداوند می‌رسد. بنابراین سبب‌هایی که ذهن من دار آن‌ها را دخیل می‌داند هیچ‌کدام مؤثر و کارگر نبوده و باعث بهتر شدن کیفیت زندگی نمی‌شوند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳

بر قضا کم نه بهانه، ای جوان

جرم خود را چون نهی بر دیگران؟

پس ای جوان، قضا و کُن فکانِ خداوند را بهانه قرار نده و مقصرِ ناکامی‌ها و نابودیِ زندگی‌ات ندان. چگونه خطای خود را که با ماندن در من‌ذهنی و سبب‌سازی‌های ذهن باعث خرابکاری شده نمی‌بینی و دیگران را مقصر می‌دانی؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۹

چون قضا بیرون کند از چرخ، سر

عاقلان گردند، جمله کور و کر

زمانی که قوانین الهی توسط قضا و قدر اجرا شود، آن وقت است که حتی انسان‌هایی که در من‌ذهنی، عاقل و خردمند هستند نیز کور و کر شده و قدرت تدبیر و سبب‌سازی با ذهن را نخواهند داشت.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۳۹

هر که از خورشید باشد پشت گرم

سخت‌رو باشد، نه بیم او را، نه شرم

هرکسی که فضا را باز کرده و به خورشید یا خداوند تکیه می‌کند و قدرت‌ش را در مرکز عدم از خودِ زندگی می‌گیرد، همیشه پر قدرت و رو به جلو حرکت می‌کند. از آن‌جا که چنین شخصی را خداوند در درون و بیرون هدایت می‌کند، بنابراین نه ترسی دارد و نه خود را حقیر می‌شمارد.

[یکی از عادت‌های من‌ذهنی این است که با تحقیر خود زنده شدن به خداوند را دشوار و غیرممکن جلوه می‌دهد، اما ما باید بدانیم من‌ذهنی یک وجود توهمی است که حقیقت ما نیست و هر لحظه باید آن را انکار کنیم].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۵

گردِ خود برگرد و جرم خود ببین

جنبش از خود بین و، از سایه مبین

[ای انسان] به صورت حضور ناظر گردِ منِ اصلی خود برگرد و به من‌ذهنی‌ات نگاه کن که چگونه از طریق همانیده شدن با چیزها باعث خرابکاری شده‌است، جرم خود را ببین که چگونه با فکر و عمل به وسیله ذهن بدون ناظر مرتکب خطا شده‌ای. پس مسئولیت کارهایی را که به اختیار خود انجام داده‌ای بپذیر و فقط من‌ذهنی‌ات را مقصر ندان زیرا آن نیز مانند سایه توست که با جنبش تو حرکت می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹

فعلِ تو که زاید از جان و تنت

همچو فرزندت بگیرد دامت

هر فکر و عملی که با من ذهنی و براساس سبب‌سازی ذهن انجام می‌دهی مانند فرزند است که دامت را می‌گیرد. [به عبارت دیگر اگر فضا را باز نکنی و با شناسایی خصوصیات من ذهنی آن‌ها را دور نیندازی، بدان عملی که با من ذهنی انجام می‌دهی از بین نمی‌رود و عواقبش دامن‌گیرت خواهد شد.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۲

تو سبب‌سازی و دانایی آن سلطان بین

آنچه ممکن نبود، در کف او امکان بین

پس در مسیر تبدیل به بی‌نهایت خداوند، هر لحظه فضا را باز کن تا ببینی چگونه دانایی و سبب‌سازی خداوند بر دانشی سطحی ذهن چیره است. در نتیجه بدان هرآنچه که با عقل من ذهنی و سبب‌سازی او ممکن نیست در فضای گشوده شده و دستان خداوند امکان‌پذیر است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۵

باد را دیدی که می‌جنبد، بدان

بادجنبانیست اینجا بادران

پس وقتی وزیدن باد را دیدی بدان بادران یا نیرویی برتر وجود دارد که موجب حرکت باد می‌شود.



[در واقع مولانا در این تمثیل توجه ما را به این موضوع جلب می‌کند که اگر مدام در نشیب و فراز بی‌مرادی و کامیابی هستیم، گاهی غمگین و گاهی خوشحالیم و زندگی‌مان در سلطه‌ی من‌ذهنی هر لحظه در حال تغییر است پس باید به وجود نیرویی فراتر پی ببریم که قصد دارد تا در قالب اتفاقات پیغامی را به ما برساند.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۶

مَرُوْحَهٗ تَصْرِیْفِ صُنْعِ اِیْزِدش

زِد بَرین باد و، همی جُنْبَانْدش

*مَرُوْحَهٗ: بادبزن

همان‌طور که بادبزن قدرت آفرینش الهی به این باد می‌خورد و آن را می‌جنباند، زندگی انسان هم در تصرف و سلطه‌ی آفرینندگی خداوند است و از اراده‌ی او خارج نیست.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۵۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه‌نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com